

## مضامین اخلاقی و اگزیتنسلی قرآن (۱)

منبع: سایت دین‌آنلاین، روز شنبه، مورخ: ۹۹/۸/۳

عنوان بحث را «مضامین اخلاقی و اگزیتنسلی قرآن» گذاشته‌ام. در این مباحث عموماً به سُورِ مَکّی قرآن عنایت دارم. پیش از طرح این بحث، به بخش قرآن‌شناسی سایت‌م نگاه می‌کردم. مباحثی بود که در سالیان گذشته در مرکز ولیعصر(عج) به مناسبت ماه رمضان انجام داده‌ام. ملاحظه کردم که هم توفیق شرح سوره «مومنون» را داشته‌ام؛ هم سوره «واقعہ»، «حدید» و پاره‌ای دیگر از سُورِ قرآنی. در آن مباحث، تأکید را بر روی مضامین اخلاقی و اگزیتنسلی گذاشته بودم.

البته چون بحث از کل سوره‌های قرآن بوده، طبیعتاً به همه آیات پرداختیم. فی‌المثل به سوره «یوسف» هم تحت عنوان «قصه یوسف پیامبر» یا «داستان یوسف پیامبر» در پنج شب پرداختیم. در ماه رمضان یک سالی از همین سالهایی که تورنتو نشین شده‌ام، آن را به بحث گذاشتیم. به همین علت ترجیح دادم به جای شرح یک سوره - که در جای خود مبارک و نیکو است -، به شرح مضامینی از قرآن که متضمن مؤلفه‌های اخلاقی و اگزیتنسلی است پردازم. بحث امروز را با پاره‌ای از آیات سوره «أسرا» - که از جمله آیاتی است که در سالهای آخر بعثت در مکه بر پیامبر(ص) نازل شد - آغاز می‌کنیم. البته مستحضرید که این سوره بلند است. من هم بنا ندارم به همه آیات آن پردازم. همه آیات آن هم مضامین اخلاقی و اگزیتنسلی ندارند. اما آیات این سوره به کار ما می‌آیند. بنده جهت ایضاح بیشتر عرایض شاید حین بحث، استشهادی هم به آیات سوره «عبث» و برخی دیگر از آیات مکی قرآن داشته باشم.

### روش شناسی قرآنی

در ابتدا توضیحی به لحاظ روش شناختی ذکر کنم که نوع مواجهه من و امثال من با قرآن چگونه است؟ و احیاناً چه تفاوتی با متدها و روشهای دیگران دارد؟ بعد به سروقت آیات می‌رویم.

ما روش سنتی در تفسیر قرآن داشته‌ایم و داریم. مفسران متعددی طی قرون گذشته به شرح قرآن پرداخته‌اند که عزیزان لاجرم با آنها آشنایی دارند و درباره‌شان شنیده‌اند، یا فقراتی از آن را خوانده‌اند. از مهمترین این تفاسیر می‌شود به تفسیر «زمخشری»، تفسیر «مجمع البیان» و از معاصران تفسیر «المیزان» مرحوم طباطبایی اشاره کرد. از بخت بلندم توفیق داشته‌ام طی سالیان متمادی هم مضامین قرآنی و هم تفاسیر را در مطالعه بگیرم و درباره آنها تأمل کنم. چند سال قبل هم سلسله جلساتی تحت عنوان «سیری در سپهر قرآن» داشتم که جلسات دهگانه‌ای بود که صورت منقح آن در قالب مقالاتی منتشر شد. بعد هم در کتاب «وقت لطیف شن» منتشر شد. در واقع آنچه که امروز و در این سلسله جلسات خدمت عزیزان عرضه می‌کنم از حیث روش به نوعی با آنچه که در آن مباحث آمده است شباهت دارد. نوعی مواجهه «پدیدارشناسانه» یا «فنونولوژیکال» با قرآن است که شایسته توضیح مختصری است. من به عنوان یک اهل فلسفه و کسی که با هرمنوتیک آشنایی دارد و در حوزه دین‌شناسی سالهاست که کار می‌کند،

عرض می‌کنم قرآن به مثابه یک متن «آرکائیک» - یعنی یک متن کلاسیک - که البته سویه‌های زیبایی شناختی دارد و چندلایه است و هم مضامین اخلاقی و هم مضامین حقوقی، هم گزاره‌های کیهانشناختی، هم آموزه‌های انسان‌شناختی دارد؛ متنی است که در یک زمینه و زمانه دیگری شکل گرفته است. چهارده قرن قبل، در روزگاری که هیچیک از ما نبوده‌ایم.

این متن در ابتدا به صورت شفاهی بوده است. در قالب آیات و متونی بر روی پوست حیوانات نگاشته می‌شد. آنچه که امروزه به ما رسیده است موسوم شده به «مصحف عثمان»؛ البته با قرائتها و لهجه‌های مختلف. تا اینکه در سال ۱۹۲۴ یک جماعت و کمیته شکل گرفتند. از آن پس قرآن واحدی برای کل جهان اسلام رقم خورد. آنچه که ما امروزه در دست داریم همان قرآن است که قدمتی حدوداً صد ساله دارد.

نمی‌گویم این قرآن با مصحف قرآن تفاوت زیادی دارد، نه. بحث از لهجه‌ها و قرائت بعضی از آیات است. فی‌المثل ما «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» داریم «مالکِ یومِ الدین» هم داریم. از این سنخ اختلاف در قرائت تُسَخِّشِ پیشین وجود دارد. اگر فی‌المثل به دو نسل قبل‌تر مراجعه کنید، قرآن‌هایی دارند که از حیث لهجه و اعراب گذاری با قرآنی که ما امروزه استفاده می‌کنیم تفاوت‌های اندکی دارد. عل ای حال این تصمیم، تصمیم مبارکی بود و نوعی یکسان‌سازی را برای ما به ارمغان آورد و همه ما در جهان اسلام امروزه از این قرآن استفاده می‌کنیم. اما نکته مهم این است که شاید کثیری از مفسران سنتی مواجهشان با قرآن مواجهه پدیدارشناسانه نبوده است. به این معنا که تفضنی به این امر نداشته‌اند که متن در یک زمینه و زمانه دیگری در دل یک دنیای رازآلود شکل گرفته است. حجاب ستبری میان ما که در این زمینه و زمانه راز زدایی شده زندگی می‌کنیم و آن دورانی که متن شکل گرفته، وجود دارد.

البته این حجاب پس نزدنی است، این حجاب ستبر هیچگاه از میان رخت بر نمی‌بندد، چون ما تخته بند زمان و مکان خود در قرن ۲۱ هستیم و آن متن هم در قرن ۷ میلادی شکل گرفته است. اگر بخواهیم راجع به عهد جدید سخن بگوییم، برای اینکه با متن هم افق شویم، باید تلاش خود را بکنیم که با آن زمینه و زمانه، متن را درک کنیم. این همان لب لباب مواجهه پدیدارشناسانه است.

یعنی من چگونه می‌توانم مخاطب متنی باشم که فرسنگها دورتر از من در یک زمینه و زمانه دیگری شکل گرفته است؟ البته کار ساده‌ای هم نیست؛ ولی در عین حال شدنی است. به تعبیری که برخی از فیلسوفان یهودی زاده به کاربرده‌اند، «استفاده از امکانات سنت» در روزگار کنونی و بازخوانی سنت و مشخصاً متن مقدس در این روزگار است. حافظ شیرین سخن ما می‌گفت:

دوش در محفلِ ما قصه گیسوی تو بود  
تا دل شب سخن از سلسله موی تو بود

مواجهه پدیدارشناسانه در واقع از همینجا آغاز می‌شود، یعنی یک قصه گیسویی گفته شده است. در زمینه و زمانه‌ای که من و شما نبودیم. اکنون خبر آن قصه به ما رسیده و می‌خواهیم تلاش کنیم غبار و حجاب معاصریت را کنار بزنیم. حتی المقدور فضا را درنوردیم و بتوانیم خود را مخاطب آن متن قرار دهیم.

این قصه مخاطب، به رغم اینکه در مرحله نخست ساده می‌نماید، اما امر مهمی است. چرا که زمینه و زمانه‌ای که قرآن در آن شکل گرفته است با زمینه و زمانه‌ای که ما در آن زیست می‌کنیم متفاوت است. رویکرد پدیدارشناسانه می‌کوشد ما را مخاطب آن متن قرار دهد. این البته اختصاصی به قرآن هم ندارد؛ راجع به دیگر متون آرکائیک هم می‌توانید این را ببینید.

### خطای زمان‌پریشی

نکته دیگری را هم مایلم که قبل از ورود به تفسیر سوره اسرا اشاره کنم. در تفسیر قرآن یکی از دامهایی که ممکن است پیش روی ما باشد، این است که دچار خطای زمان‌پریشی شود. به این معنا که آنچه Anachronism تعبیر می‌شود.

این که من با مدنظر قرار دادن ملاک و محکهای امروزی به سر وقت متن بروم. اینکه بخواهم دستاوردهای امروزی را در متنی که در زمینه و زمانه دیگری شکل گرفته است جستجو کنم. در مباحثی که در مرکز ولیعصر (عج) سالیان گذشته داشته‌ام، در همین ایام هم به اقتضای بحث، پیش از روزگار کروناپی، این را توضیح داده‌ام و اهمیتش را متذکر شده‌ام، که در خطای زمان‌پریشی، فی‌المثل کسی می‌خواهد که علم جدید را از دل متن مقدس استخراج کند. من دیده‌ام پاره‌ای از نویسندگان راکه فی‌المثل تعبیر «موسعون» که در قرآن آمده است را دلالتی می‌گیرند بر اینکه کیهان و هستی بزرگتر و بزرگتر می‌شود و این مؤید تئوری «بیگ بنگ» است. یا از آن سو خواسته‌اند که پاره‌ای از آیات را مؤید نظریه داروینسم بشمارند. یا در جهت نقض این تئوری استشهاد کنند.

هفته گذشته برنامه لایو اینستاگرامی داشتم راجع به نواندیشی دینی و نظریه تکامل. برخی از مضامین را هم آنجا سعی کردم توضیح بدهم. بیان کردم که تصویر درست از زبان دین به ما کمک می‌کند که شقوق مختلف آن را از یکدیگر تفکیک کنیم و انتظارمان را از متن تصحیح نماییم و انتظارات زیادی نخواهیم. اکنون هم به اختصار ذکر می‌کنم و درمی‌گذرم.

با همه ارادتی که به مرحوم بازرگان و مرحوم سحابی داشته‌ام و دارم، تصورم این است که مفروض نامتقح این بزرگواران این بود که زبان قرآن همان زبان علم است. پیش فرضشان این بود که اگر زبان علم، کاشفیت از عالم واقع می‌کند، زبان دین هم همینطور است. پس ما می‌توانیم عیناً گزاره‌ها و آیات قرآنی را اولاً مطابق با واقع بگیریم و ثانیاً پاره‌ای از دستاوردهای علم جدید را از آیات قرآن استخراج کنیم.

این یک نوع تفسیر است که در جهان جدید صورت گرفته است. اما با عنایت به توضیحاتی که ذکر کردم، به لحاظ روش شناختی باطل است و مشکل جدی دارد. از سوی دیگر در روش سنتی - یعنی آنچه که متعلق به دنیای رازآلود است -، شاید برای کسانی که در جهان دیگری یعنی در قرن ۲۱ زندگی می‌کنند و ذهن و ضمیر و زبانشان متفاوت شده است، مُقنع نباشد.

این امور شاید به کار کسانی که دینداری متعارف و معیشت اندیش دارند بیاید. اما برای کسانی که در دل یک گفتمان دیگری زندگی کرده‌اند، شاید آن تفاسیر کمتر به کار بیاید، یا کمتر چنگی به دل بزند. به همین خاطر رویکرد

پدیدارشناسانه رویکرد سومی است که می‌توان پیشنهاد داد. این رویکرد نه از منظر مدرنیستی متضمن خطای روش شناختی است؛ نه مثل نگاه سنتی صرفاً در دلِ دنیای رازآلود می‌زید.

این مقدمه را ذکر کردم، ممکن است پاره‌ای سؤال هم عزیزان داشته باشند که در ادامه یا در جلسات بعدی می‌توانیم به آنها بپردازیم. مقدمه مهمی بود. البته من فشرده ذکر کردم برای اینکه توضیح بدهم از کجا آغاز می‌کنم؟ و مبداء عزیمت من چیست؟ در این مبداء عزیمت ما می‌کوشیم «قصه گیسو» را بفهمیم و خود را مخاطب آن بیاییم، نه اینکه در وهله نخست فی‌المثل مانند مرحوم بازرگان بگوییم: آیا قوانین ترمودینامیکی در قرآن هست یا نه؟ یا بر خلاف تلقی سنتی توجه نداشته باشیم که در متن مقدس عُرف زمانه ریزش کرده است.

اگر فی‌المثل سخن از زدنِ زنان در قرآن آمده است، نخواهیم متکلفانه بگوییم این «ضَرْب» به معنای زدن نبوده است، نه! بلکه این را بفهمیم که در چه زمینه و زمانه‌ای متن شکل گرفته است. بدانیم که آیا فی‌المثل زدنِ بدنی به این معنایی که ما امروزه فکر می‌کنیم مصداقی از نقض کرامت انسانی در آن زمان بوده است یا نه؟ در رویکرد پدیدارشناختی به تعبیر «هوسرل» به مثابه یک مکتب و مبنای فلسفی و روش‌شناختی، مهم این است که ما به سوی خود چیزها می‌رویم و امور را در «اپوخه» می‌نهیم. یعنی بین الهالین و می‌خواهیم آن را بفهمیم که در وهله اول در چه سیاقی شکل گرفته است؛ تا بعد نوبت به داوری برسد.

من از این حیث می‌کوشم با وام کردنِ روش پدیدارشناختی، مضامین انسان‌شناختی، اخلاقی و اگزیستنسیلی که در آن متن به ودیعت نهاده شده است، به سر وقت قرآن بروم. هرچند آن متن متعلق به زمینه و زمانه دیگری است اما همچنان من در این روزگار می‌توانم مخاطب آن واقع شوم و از آن استفاده کنم و بهره مند گردم. این مبنا و مشربی است که از آن استفاده می‌کنم و آن را به کار می‌بندم و به همین سبب هم آن شعر حافظ را خواندم. تلاش برای فهمیدن آن «قصه گیسویی» که گفته شده است؛ به رغم این محدودیتهایی که من و شما را تخته بند زمان و مکان کرده است.

با خواندن بیشتر آیات و توضیحات اگزیستنسیل در باب آنها فکر می‌کنم که عرایضم روشنتر شود. همچنین می‌توان درک کرد که چگونه می‌شود از این امکانات استفاده کرد؟

یک نکته که به آیین یهودیت اشاره کردم، ذکر کرده و بعد عرایضم را ختم کنم. دوستان اگر مایل بودند می‌توانند در مقدمه کتاب «وقت لطیف شن» که اشاره کردم و آخرین اثر منتشر شده من است، این نوع مواجهه با سنت - که ما حاصل تأملات یکسال اخیر من در آن آمده است - را ببینند. هم مقدمه نسبتاً مبسوطی دارد و هم آن مقالات دهگانه «سیری در سپهر قرآن» که گفتم در کتاب گنجانده شده است. البته فصلی از آن کتاب معطوف به تأملات قرآنی من است.

### اشاره‌ای به بحث تفقه در دین

در پراکنش عرض کنم فی‌المثل مقاله «طایفه فقها و تفقه در دین» یکی از آن مقالات است. آن مقاله می‌کوشد توضیح بدهد که تفقه در دین با فقه اصطلاحی، مشترک لفظی است. آنچه که ما از آن به «فقیه» تعبیر می‌کنیم سنت ستبری

دارد. در قرآن از فقه و تفقه این معنا مراد نشده است؛ بلکه مراد تتبع در دین است. نهاد رسمی دیانت که فقاقت و روحانیت باشد، مستندات قرآنی ندارد و از این حیث من قرآن را با انجیل و عهد عتیق مقایسه کردم. از قضا در عهد عتیق از کاهنان به تفاریق یاد شده است. به رغم اینکه در عهد عتیق «موسی» و «هارون» نقش محوری دارند، اما از طبقه و طایفه کاهنان هم به عنوان مفسران رسمی شریعت یاد شده است. بارها در سفر لایوان و دیگر اسفار \_ اسفار خمسه \_ که مقوم عهد عتیق یا Old Testament است این مباحث مطرح شده است.

اما ما در قرآن این را نداریم. اگر شما صدر و ذیل آیه را ببینید، تفقه به معنای تدبّر و تأمل در دیانت است که البته مختص طایفه‌ای نیست. همگان به قدر وسع و به شرط تمهید مقدمات می‌توانند مشارکت و مساهمتی در آن امر داشته باشند. یا در جستار دیگری در آن کتاب تحت عنوان «روایات در ترازوی قرآن» که به نظر مقوله مهمی است. نه اینکه این را من می‌گویم بلکه به مثابه یک امر روش‌شناختی مهم است که روایات را عدل قرآن ندانیم؛ هم‌گفُو و هم‌سنگ قرآن ندانیم. بلکه روایات را ذیل آیات قرآن در نظر بگیریم. چون مهمترین منبع و سند مسلمانی قرآن است و هیچ چیزی هم‌گفُو آن نیست. بدین معنا توضیح داده‌ام به لحاظ روش‌شناختی و با وام کردن مفهوم «اخلاق باور» - که در معرفت‌شناسی جدید بحث شده - کوشیده‌ام برخی ایرادهای فقها را نشان دهم.

توضیح دهم که پاره‌ای از مواقع، آراء فقها مستندات قرآنی ندارد. یا در برخی مواضع، متن سکوت کرده است و موضع و رأی فقها موجه نیست. ممکن است سخن بنده از موضع یک نواندیش چندان مسموع فقها نباشد. اما اشاره‌ای کرده‌ام به مرحوم آیت الله صادقی تهرانی که از فقها و مراجع مسلم قم بود. ایشان گله کرده است که برخی از فقها، فقهشان قرآنی نیست. من نقل قول آورده‌ام از کتاب ایشان که توضیح داده‌اند و گله کرده‌اند که چرا کار برخی از روحانیون ما آنچنان که باید قرآن محور نیستند. به نظر من خیلی تشخیص صائبی است. چون که ما مسلمانیم و مهمترین سند مسلمانی، قرآن است و این تعارف بردار نیست. نه اینکه این را من به شما بگویم یا شما به من بگویید، برای اینکه دلم خوش باشد. بعد به روایتی ارجاع بدهید، روایتی که متضمن نقض قرآن است، یا شواهد قرآنی ندارد و این را برکشید.

حالا بحث بیشتر را دوستان می‌توانند در آن مقاله ببینند یا به وقتش می‌توانیم گفتگوی بیشتری انجام دهیم. علی‌ای حال در آن کتاب تأملات قرآنی من آمده است و این روشی که الان ذکر کردم - که مقدمه نسبتاً طولانی‌ای هم شد اما مهم بود - برای این است که ببینیم از کجا ما وارد مواجهه با مضامین اخلاقی و اگزیستنسیل قرآنی می‌شویم.

### استفاده از امکانات سنت

آن نکته‌ای هم که اشاره به سنت یهود کردم این است که اخیراً به آن تفطن پیدا کرده‌ام. شاید نام «هانا آرنه» را شنیده باشید. فیلسوف سیاسی مشهور قرن ۲۰ یهودی‌زاده و شاگرد «هایدگر» - دیگر فیلسوف مشهور قرن بیستمی - راهش از او جدا شد و به خاطر حضور نازیست و رفتاری که با یهودیان می‌شد، مجبور شد اروپا را ترک کند. یکی از برگهای درخشان زندگی او حضور در دادگاه ردلف آیشمن در اورشلیم در اسرائیل بود. وقتی که آلمان نازی سقوط کرد، هیتلر که خودکشی کرد و پاره‌ای دیگر از افسران بلند مرتبه هم گریختند. آیشمن به آرژانتین گریخت.

چند سال پس از پایان جنگ جهانی دوم طی یک عملیات پیچیده موساد او را از آرژانتین ربود و به اسرائیل آورد و دادگاهی برای او برگزار کرد و نهایتاً او را اعدام کردند.

یکی از کارهای درخشانی که هانا آرنه کرد این بود که در آن دادگاه شرکت کرد و تأملات خودش را در قالب مقالاتی نوشت و بعداً در کتاب «آیسمن در اورشلیم» آن‌ها را منتشر کرد.

باری! چنانکه گفته‌اند این سلسله مقالات و کتابها دشمنان زیادی برای او پدید آورد. خیلی از دوستان یهودی‌اش او را ترک کردند و فکر کردند دارد به نوعی این کشتار را تطهیر می‌کند - که البته اینچنین نبود-، اما توصیفش مفصل است که آنها چرا برنتابیدند. من به تفصیل در گفتار فلسفه هانا آرنه آن را توضیح داده‌ام. اگر عزیزان مایل بودند می‌توانند آن را بشنوند.

یکی از نکاتی که او آورده است که به کار الان ما مربوط می‌شود نکته‌ای است که او از «والتر بنیامین» اخذ کرده است. بنیامین -شاعر مارکسیست یهودی‌زاده -دوست او بود. هنگامی که می‌خواست از اروپا به امریکا فرار کند، شبی دم مرز مشکلی پیدا کرد و برگشت و خودکشی کرد. آن سخن بنیامین که بصیرتی در آن هست و آرنه آن را پرورانده این است که «ما باید از امکانات سنت استفاده کنیم». خود او یهودی‌زاده مارکسیست بود؛ یعنی با سنت یهودیت آشنایی نیکویی داشت. هرچند مارکسیست بود، اما معتقد بود برای گشودن راهی به آینده می‌شود از ایده‌ها و امکانات سنت استفاده کرد.

تعبیر بنیامین این بود که ما نه کارمان تقلید سنت گذشته است. به این معنا که نباید از آنچه در گذشته رخداده است، صرفاً تقلید کنیم. و نه اینکه دست رد به سینه آن سنت زدن امری روا و پسندیده است. آن سنت یک میراث است که با ماست. ما را در چنبره خود گرفته است و نمی‌شود از آن عدول کرد، ولو اینکه شخصی به آن باور نداشته باشد.

بنیامین مارکسیست بود و شاید گله‌اش به پاره‌ای از روشنفکران یهودی‌زاده یا دیگر روشنفکران این بود که **Legacy** و میراث خود را جدی نمی‌گیرند. او می‌گفت برای گره زدن گذشته به آینده، می‌شود از امکانات سنت استفاده کرد. خیلی این تعبیر بنیامین که در آراء هانا آرنه خواندم را پسندیده‌ام.

فکر می‌کنم یکی از آن کارهایی که نواندیشان دینی می‌کنند، متد و روش پدیدارشناسی پیش چشم ما قرار می‌دهد، همین است که برای دیالوگ رهگشا و خلاقانه با سنت، بکوشیم از امکانات سنت استفاده کنیم. و الا درجا می‌زنیم. مانند آنچه که مفسران سنتی در این روزگار می‌کوشند انجام دهند. یا اینکه مرتکب خطای روش‌شناختی زمانپریشی می‌شویم که چندان راهی به دهی نمی‌گشاید.

### بررسی آیات سوره اسراء

بعد از این توضیحات مقدماتی که فکر می‌کنم در جای خود مهم و رهگشا بود، اجازه دهید با این روش و رویکرد پدیدارشناختی که ذکرش آمد ببینیم تا چه میزان می‌توانیم مخاطب آیاتی از قرآن باشیم.

من با آیاتی از سوره اسراء آغاز می‌کنم که مضامین اگزیستنسیل و اخلاقی دارد. امروز از آیه ۱۳ تا آیه ۱۵ و بعد آیه ۳۰ سوره اسراء را بررسی می‌کنیم که این آیات مضامین اگزیستنسیل و اخلاقی و جالبی دارند و از این حیث قابل تطبیق با عهد عتیق هستند.

وقتی که به آیات «صیام» به بعد می‌رسیم اتفاقاً قرابت قابل تأملی با «ده فرمان» یا بگوییم فقراتی از «سفر خروج» در عهد عتیق دارد. آنجا هم گزاره‌های normative یعنی هنجاری، باید و نبایدهای اخلاقی در آن به کار رفته است. سفر خروج یا Exodus دومین سفر، پس از سفر پیدایش است. از جمله اسفاری که روی هم «اسفار خمسه» را تشکیل می‌دهند.

آیه ۱۳ را برایتان می‌خوانم. معنا می‌کنم و نکات تکمیلی خود را می‌آورم. می‌گوید که: وَكَلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ ۖ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا (۱۳) اَفْرَأَ كِتَابِكَ كَفَىٰ ۖ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۱۴) مَن اهْتَدَىٰ ۖ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۖ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۖ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۖ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ ۖ نَبْعَثَ رَسُولًا (۱۵)

ترجمه تحت لفظی نمی‌کنم. ترجمه قابل فهمتر امروزی می‌کنم. در آیه ۱۳ می‌گوید که کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته‌ایم و کلّ انسانِ اَلزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ ۖ عُنُقٌ به معنای «گردن» است. عرب‌ها هم مصافحه و هم معانقه را به کار می‌برند. اعراب وقتی که به کسی می‌رسند و مصافحه می‌کنند، این واژه را استفاده می‌کنند و با همدیگر دست می‌دهند. معانقه وقتی است که گردن به گردن می‌زنند. این در میان اعراب رسم بوده است که وقتی احوالپرسی می‌کنند، گردن را به گردن می‌زنند، به این می‌گویند معانقه.

مصافحه، هم عبارت است از دست دادن و دست یکدیگر را فشردن. این را گفتم تا توضیح داده باشم، عُنُقٌ که اینجا در آیه ۱۳ به کار رفته است، به همان معنای گردن است. می‌گوید کارنامه هر انسانی را به گردن او بستیم و روز قیامت برای او نامه‌ای که آن را گشاده می‌بیند، بیرون می‌آوریم: وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا. کتاب را هم به معنای آنچه امروزه به کار می‌بریم، می‌توانید در نظر بگیرید. یعنی به اصطلاح سعه معنایی ببخشید. هر آنچه از جنس کتابت است را مراد کنید. یعنی آنچه که فرد یکان یکان و تنهایی انجام داده است و هم کارنامه‌اش را به گردن او بسته‌ایم و هم روز قیامت برای او نامه‌ای را که گشاده است می‌بیند: وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا آن را که گشاده می‌بیند، بیرون می‌آوریم تا مشاهده کند.

آیه بعدی مضمون اگزیستنسیل پررنگ‌تری دارد. می‌گوید خودت این نامه را بخوان. کافی است که امروز خودت حسابرس خودت باشی: اَفْرَأَ كِتَابِكَ كَفَىٰ ۖ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا. خودت کافی هستی برای اینکه این نامه را بخوانی.

این نکته را عرض کنم. اگر من بگویم در پی اینم که مضامینی که از «آروین یالوم» نقل می‌کنم در قرآن آمده است، روشن است که حرف باطلی است. نمی‌خواهم اینها را به خورد قرآن بدهم. بلکه می‌خواهم مواجهه پدیدارشناسانه کنم. یک انسان قرن بیست و یکمی چگونه می‌تواند با این آیات مواجهه اگزیستنسیل پیدا کند و حدیث نفس خودش را در آنها ببیند.

«آروین یالوم» اصول چهارگانه‌ای دارد که از آن به مسلمات هستی تعبیر می‌کند. ذیل این مسلمات چهارگانه هستی، اساس رنج و اضطراب آدمی و پریشانی او در این روزگار را توضیح می‌دهد. یکی از آنها قصه مرگ است. یکی تنهایی انسان. به تعبیر خود او loneliness یا isolation یکی هم قصه معنابخشی یا بی‌معنایی است. یکی دیگر از این مفاهیم عبارت است از آزادی و مسئولیت. از این اصول چهارگانه یالومی، این دو آیه و سه آیه‌ای که اکنون قرائت کردم را در بر می‌گیرد.

سومی را هم می‌خوانم. جالب است دوتای آنها نسبت وثیقی دارد با آنچه که اینجا در متن آمده است و نشان می‌دهد که قصه همیشگی انسان بوده است و خواهد بود.

در آیه اول که خواندم می‌گوید که هر انسانی کارنامه‌اش را به گردنش بسته‌ایم و روز قیامت نامه‌ای که گشاده است را بیرون می‌آوریم. آیه دومی می‌گوید که خودت این نامه را بخوان که کافی است برای اینکه حسابرس خودت باشی. من قصه حسابرس خود بودن را نوعی مسئولیت پذیری می‌بینم. یعنی مسئولیت کارهای خودت را خودت باید به دوش بکشی و در برابر آنها پاسخگو باشی؛ به جای اینکه بخواهی به گردن این و آن بیاندازی. مسموع و مقبول نیست اگر مسئولیت خود را به شانه دیگری بیندازی.

ممکن است تو اینکار را بکنی و بخواهی از این قضیه پا پس بکشی. به تعبیر قرآن در سوره «عَبَس» که از هولناکی روز قیامت سخن می‌گوید. در وصفش ببینید چه تعبیر تکان دهنده‌ای را آورده است: **يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾** روزی که برادر از برادر می‌گریزد.

در باب هولناکی روز قیامت است. این استعاره را در کار بیاورید جهت توضیح این امر؛ که هم «تنهایی» را برکشیده و مصور کرده و هم قصه مسئولیت‌پذیری را. تو مسئول گنجهای خودت هستی، برای همین هم کافی است که خودت حسابرس خودت باشی. نهایتاً نه همسر نه فرزند، نه دوست، نه مادر، نه پدر هیچکدام به تو کمک نمی‌کنند: **اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (١٤)**

خیلی تکان دهنده است. دست کم برای من که اینچنین است. مواجهه پدیدارشناسانه با آن در این زمینه و زمانه به من می‌گوید که قصه تنهایی ابدی انسان و مسئولیت‌پذیری او که هیچ چیزی جایگزین آن نمی‌شود را می‌شود به نحو روشمند نه به نحو متکلفانه از دل این مضامین استخراج کرد.

آیه سوم هم مکمل این معناست. می‌گوید: هرکسی که به راه آمده تنها به سود خود به این راه آمده است و هرکس هم که به بیراهه رفته، تنها به زیان خودش به بیراهه رفته است. بعد می‌گوید: **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ**. هیچکسی بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد.

کسی متکفل بردوش کشیدن بار گناه یا خبط و خطای دیگری نیست. خودش باید پاسخگو باشد؛ تاوانش را بدهد یا مسئولیتش را بپذیرد. در برابر آزادی‌ای که داشته است؛ آزادی گنجهایی که داشته است، خوب مسئولیت آن را هم باید بپذیرد. هرچند سخت باشد.

**مکانیزم دفاعی فروید**



یکی از مکانیزمهای دفاعی که در آثار «فروید» روانکاو برجسته اتریشی ذکر شده و جزء میراث اوست که بر جای مانده قصه مکانیزمهای دفاعی **defensive mechanism** است.

او بنا به یک تفسیر و تقسیم بندی می گوید ما دو نحوه مکانیزم دفاعی داریم. مکانیزمهای دفاعی بالغ و مکانیزمهای دفاعی غیر بالغ. یکی از مکانیزمهای دفاعی غیربالغ فرافکنی کردن است. یعنی من یک کاری انجام داده‌ام و نمی‌خواهم مسئولیت آن را به گردن بگیرم. تماماً دیگری را مقصر می‌دانم، یا پای دیگری را وسط می‌کشم، برای اینکه بار آن را از دوش خود بردارم و رنجش را نکشم و نپذیرم. به این می‌گویند **Projection** یا فرافکنی. این رویکرد مطابق است با نگاه و نگرش فرویدی که یونگ هم در ادامه آن توضیح داده است. این از ضمیر ناخودآگاه انسان هم نشأت می‌گیرد. یعنی شخص تصمیم نمی‌گیرد لزوماً اینکار را بکند، ولی وقتی تحت فشار روانی قرار می‌گیرد، آن تَنَشَن روانی شکل می‌گیرد.

یکی از راههای درآمدن از این بن بست، البته به نحو غیر بالغانه فرد این است که تنش را به دوش دیگری می‌افکند و فرافکنی می‌کند. می‌گوید تو مقصر بودی، فلانی مقصر بود، بهمانی مقصر بود، مادرم، پدرم، مدرسه‌ام، محل کارم؛ این‌ها نگذاشتند من رشد کنم و آن خطا از من سرزد. این‌ها ممکن است برای لحظاتی فرد را آرام کند، اما بسان مرهمی است که روی زخمی که عفونت کرده بگذاریم. گرمش کنیم. به اصطلاح، بدون اینکه از پی درمان برآیم و پماد آنتی بیوتیک استفاده کنیم؛ یا اگر لازم باشد تزریق کنیم،- البته که تزریق دردناک است در قیاس با گرم کردن-، اما درمان از این طریقست.

البته مواجه شدن با خود و مسئولیت کنشهای خود را به گردن گرفتن، کار سختی است. من این مضامین را از این آیات سه گانه‌ای که خواندم و بارها در آن تأمل کرده‌ام، درمی‌یابم و فکر می‌کنم خوانش موجهی است و به کار امروزین ما می‌آید. تنهایی خود را برکشیدن، تنهایی ابدی، یعنی اینکه من روز قیامت هم که مبعوث می‌شوم مطابق با روایت قرآن تنها هستم. سهراب می‌گفت:

آدم اینجا تنهاست /و در این تنهایی / سایه نارونی / تا ابدیت جاری است.

بحث از تنهایی ژرف اگزیستنیسیل است، که هیچ چیزی جای آن را پر نمی‌کند.

قصه دیگر مسئولیت و آگاهی است که ذکر کردم. در عین حال دردناک بودن آن و اینکه من بار مسئولیت خود را باید خودم بر دوش بکشم. البته بار بر دوش کشیدن سخت است. مواجه شدن با خود سخت است. البته کارهای سخت آثار و برکات نیکویی دارد. مولانا در مثنوی می‌گوید:

می‌گریزم تا رگم جنبان بود کی فرار از خویشتن آسان بود

نه به هند است آمن و نه در خُتَن آنکه خصم اوست سایه خویشتن

ممکن است از خیلی‌ها بتوانیم بگریزم، اما از خودم در خلوت خود نمی‌توانم بگریزم. چون مواجه شدن با خود سخت است. به تعبیر یونگ «شدو» (سایه) است. به این معنا که من گرفتار این سایه‌ها شده‌ام و «پرسوناها» (نقاب‌هایی) به روی خودم زدم.

یکی از راهکارهای خلاصی موقت فرافکنی و مسئولیت ناپذیری است و دقیقاً خلاف چیزی است که در این آیاتی که خواندیم روایت می‌شود. در این آیات گفته می‌شود که هر انسانی برای حسابرسی به نامه زندگی خودش، نامه اعمال خودش کافی است: **اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا** (۱۴)

خیلی تأمل برانگیز است و به نظرم مسیر را به ما نشان می‌دهد، یا من و شما اینچنین می‌توانیم با این مضامین قرآن در روزگار کنونی مواجه شویم. بعد هم تأکید می‌کند که: **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ** کسی بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد.

فکر نکنید این اتفاق می‌افتد و دل خوش کنید! خودت هستی و خودت. همه آنچه که موسوم به **Baggage** در این وضعیت تو ضعفها یا توانمندیهایی یافت می‌شود و هم امور تلخ و نارضایت بخش. همه اینها از آن توست و باید بار اینها را به دوش بکشی.

این را هم عرض کنم و از این آیات درگذرم. درک شخصی من این است و شاید تا حدودی هم تجربه زیسته من مؤید این باشد که مواجه شدن با خود، هرچند سخت و هرچند دردناک، اما آثار و برکات نیکویی دارد. تلخ است اما شیرینی به همراه می‌آورد. به عنوان نمونه ذکر کنم اگر دوستان مایل بودند کتاب «نیمه تاریک درون» را ملاحظه بفرمایند که خانم «دبی فورد» بر اساس روانکاوی یونگی آن را نوشته است. وی در این عرصه صاحب رأی است. من پاره‌ای از آثارشان را خوانده‌ام. ایشان روان‌درمانی و مشاوره می‌کنند. این کتاب ترجمه فارسی شده است. من انگلیسی آن را هم دیده‌ام. مبتنی بر همان مفهوم سایه و نقاب نوشته شده است.

توضیح می‌دهد که در پاره‌ای از مواقع حتی مجبور شده است به فردی عتاب کند تا او را تکان بدهد. باید برای مواجهه با خودش، سایه‌ها را کنار بزند. آنجا برایش دردناک بوده که فرد گریه کرده است. اما این عتاب یک جاهایی لازم است؛ اما نه همه مواقع. ایشان هم به عنوان یک اسپیشالیست لازم بوده چنین مواجهه‌ای داشته باشد. گاهی برای اینکه به فرد بگوید که اسیر چه سایه‌هایی هستی و نمی‌گذارند با خودت مواجه شوی و خودت و کنشهایت را بپذیری، این برخوردها لازم است. همان که در تعبیر قرآنی هم به آن اشاره شده است.

اگر مایل بودید آن کتاب را ببینید. من در جلسات شرح «شمس تبریزی» بحث از «آینه» که در میان بود، به این کار خانم «دبی فورد» و مفهوم مواجه شدن با خود و مکانیزم دفاعی هم اشاره کردم.

به نظرم آنچه که اینجا آمده و آیاتی که خواندیم قصه **Accountability** یا مسئولیت پذیری است. باز هم تأکید می‌کنم، مسئولیت پذیری کار سختی است.

یادمان هم باشد و توجه داشته باشیم که در چه زمینه و زمانه‌ای متن مقدس، یعنی قرآن شکل گرفته است. زمانه‌ای که فرهنگ قبیلگی نگاه غالب زمانه بوده است. در این سیاق وقتی که تفرّد آدمیان نشانه می‌رود و بر آن تأکید می‌شود، چقدر نامتعارف بوده است. در جای خودش چقدر می‌تواند تکان دهنده باشد؟!

آنجا آنچه محور بوده، مقوله جمع و قبیله بوده است. حتی همان مضامینی که از سوره «عبس» خواندم برای آن مخاطبان تکان دهنده‌تر است؛ چون آنجا محور قبیله است. چون فرد اصلاً مستحیل و مُندک در قبیله است. تشخیص

و تفرّد محل چندانی از اعراب ندارد. اما می‌گوید بین که چقدر هولناک است که برادر از برادر می‌گریزد. یا در جای دیگری می‌گوید وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فَرَادَى ۝ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرْكُكُمْ شَمَا يَكَان يَكَانَ بَه سَوَى مَا بَاز مِى گَرْدِيدِ، همانطور که یکان یکان خلق شدید.

این مضامین اگزیستنسیل که ذکر می‌کنم اولاً هم فهم زمینه و زمانه‌ای که در آن شکل گرفته است قابل تأمل است. اینکه چگونه خلاف آمد عادت عمل کرده است و آن قبیله و افرادی که تحت تأثیر قبیله بوده‌اند را اشاره و ارجاع به تفرّدشان می‌دهد. ثانیاً مسئولیت‌پذیری را مورد توجه قرار می‌دهد. مسئولیتی که بر اساس آزادی انسان بنا شده و پذیرفتن کنشهای انسان را به بحث گذاشته است.

بروم به سر وقت آیات بعدی و عرایضم را ختم کنم. مشتاقم که از نکته سنجیهای دوستان هم تا جایی که وقت باشد استفاده کنم. آیات بعدی که بیشتر صبغه اخلاقی دارد و البته مستقیماً و بلافاصله بعد از آن نیامده است، قرابتی با عهد عتیق دارد. دوستان می‌توانند آن را با سفرخروج، مقایسه کنند. جالب است متضمن توضیحاتی است که به کار امروز ما هم می‌آید. می‌توانیم بفهمیم که در آن روزگار چگونه این توصیه‌های اخلاقی و این گزاره‌های نورماتیو گفته شده است.

آیه ۲۳ را می‌خوانم: وَقَضَى ۝ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۝ إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا می‌گوید: پروردگار تو مقرر کرده است اینکه وَقَضَى ۝ رَبُّكَ یعنی امری است که باید انجام شود. گفته که جز او را نپرستید؛ و به پدر و مادر خود احسان کنید. اگر یکی از آنها یا هر دو آنها به سالخوردگی رسیدند به آنها اوف یا اف به تعبیر رایج مگو و با آنها پرخاش مکن و با آنها به شایستگی سخن بگو.

این تعبیر مواجه شدن با مادر و پدر و اینکه آنها در روزگاری که تو طفل بودی به تو رسیدند و تو هم پاس بدار این روزگار را، در آیه بعدی هم به نحو دیگری توضیح داده است. آن را می‌خوانم و ذیل آن نکات را می‌گویم. آیه مشهوری است: وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا از سر مهربانی بال فروتنی بر آنها بگستر. تعبیر «خَفِضِ جَنَاحَ» را شنیده‌اید. تعبیری است عربی؛ اما در زبان فارسی هم به کار می‌بریم. فروتنی پیشه کردن. می‌گوید از سر مهربانی و محبت بال فروتنی بر آنها بگستر و خطاب به خداوند بگو پروردگارا! خداوندا! آن دو را رحمت کن! همچنان که مرا روزگاری که خرد بودم و ناتوان، پروریدند: قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا.

مضمون دل‌انگیزی دارد و به هر حال هم توصیه اخلاقی است. از این منظر که ما به یاد مادر و پدرمان باشیم. این مضمون که تو هم روزی به سالخوردگی می‌رسی نیز در آن مستتر است. یعنی تو اگر الان جوانی و پدر و مادر تو سالخورده‌اند، فکر نکن همیشه اینچنین است، به تعبیر حافظ:

فی الجملة اعتماد مکن بر ثبات دهر

کاین کارخانه‌ای است که تغییر می‌کند

اینچنین نیست، فکر نکن همیشه اینگونه است. آن‌ها جوان بودند، تو خردسال بودی، اکنون سالخورده شدند تو

جوانی. چند صباح دیگر تو سالخورده می‌شوی. فرزند تو نوجوان و جوان می‌شود. اعتمادی بر ثبات دهر نکن. فکر نکن همیشه حال دوران یکسان می‌ماند.

باید قرائت و روایت انسانی مطابق با طاقت ذهنی و بدنی مخاطبان از آن را در نظر بگیریم. قطعاً وقتی که مادر و پدری سالخورده‌اند، مریض احوالند و در بستر بیماری می‌افتند، نگهداری از آنها سخت است. پاره‌ای از اوقات آدم طاقتش طاق می‌شود تلخی می‌کند و گله می‌کند. این‌ها همه قابل فهم است.

تعبیر اینکه به آنها اوف نگو را در نظر بگیرید. درست است که قرآن نگاه حداکثری دارد، اما من آن را به این معنا می‌فهمم که مطابق با احوال انسانی خودت به نحوی که دوست داری وقتی به آن سن رسیدی، می‌خواهی با تو رفتار کنند تو با آنها رفتار کن. آن سالخورده‌گی اقتضائاتی دارد.

یکی از بستگان نزدیکمان را دیده‌ام، اخیراً دچار بیماری آلزایمر شد و همسر ایشان و فرزندش از ایشان مراقبت می‌کنند. فردی که سالها استاد دانشگاه بوده، برای خودش کسی بوده، درس می‌داده، کارهای اجرایی بزرگ و کلان می‌کرده است، الان گوشه خانه افتاده و همسر او البته مثل پروانه به دورش می‌گردد و زحمتش را می‌کشد. دخترشان هم همینطور. اما چنانکه شنیده‌ام پاره‌ای از اوقات سرکردن با این بیماران هم سخت است. فردی که هشتاد و اندی ساله است، دچار بیماری فراموشی شده است. بسیار سخت است. خدا رفتگان شما را بیامرزد؛ پدر بزرگم هم، اواخر دچار بیماری آلزایمر شده بود. ماها را به جا نمی‌آورد. می‌دانید این بیماری از جایی پیشتر که می‌رود، حتی فرد غذا خوردن یادش می‌رود. الان ممکن است شما حیرت کنید. من هم در ابتدا حیرت می‌کردم، مگر می‌شود؟ بله چون مغز فرمان نمی‌دهد، همه اعصاب از کار می‌افتد. یا رفته رفته فرد دیگر خودش نمی‌تواند دستشویی برود، غذا بخورد و لذا مواجه شدن با چنین بیماری‌ای که از فراموش کردن اسامی خویشاوندان آغاز می‌شود تا به اینجا رسیدن، کار سختی است. یک جاهایی اعصابی از جنس فولاد می‌خواهد، این را من می‌دانم، کمک گرفتن از دیگران هم یک راهکار است. همه اینها سر جای خود. من این را از سر قصه پدر بزرگم و مادربزرگم که هر دو به رحمت خدا رفته‌اند، به خاطر دارم. اما در عین حال این توصیه قرآن به نظرم به این معناست که تا جایی که می‌شود خودت را به جای آنها بگذار و به یاد آور روزگاری که تو خرد بودی و ایشان جوان و حالا قصه برعکس شده است. یا عوض شده است. اینکه گفتم برعکس شده است، حظی از حقیقت هم دارد. چون در مورد این بیماری آلزایمر من به چشم خود دیده‌ام که این بیماران رفتار کودکانه می‌کنند.

اصلاً پاره‌ای از آن امور مهارکننده‌ای که من و شما را در حالت عادی از بعضی رفتارها باز می‌دارد، در آنها از بین می‌رود. مثلاً من یک دفعه در جمع شوخی رکیک نمی‌کنم، یا پیراهنم را بیرون نمی‌آورم. این‌ها آن **Inhibitor** هایی است که ما را به عنوان موجودات اجتماعی پیش می‌برد. در این بیماری چون مع الاسف مغز فانکشنهایش مختل می‌شود و فرد یک دفعه سخنان ناروا می‌گوید، کارهایی می‌کند که اطرافیان را در جمع آزار می‌دهد. من بارها شاهد بوده‌ام و به این معنا می‌گویم، جایگاه شاید واقعاً به نوعی عوض می‌شود. چون مغز از کار می‌افتد. فانکشنهایش از بین می‌روند، پیر می‌شوند، کودک‌وار می‌شوند. مصداق آن تعبیر سعدی که آنچه بر نفس خویش

نپسندی نیز بر نفس دیگری میسند. فکر می‌کنم این آیه و این مضمون را اینچنین باید فهمید و به محدودیتهای انسانی هم توجه کرد.

علاوه بر این تعبیر اخلاقی، یک نکته اگزوستنسلی دیگری هم می‌خواهم از دل آن استخراج کنم و آن نکته عدم ثبات انسان است. اینکه بر داشته‌های خود غرّه نشود. مرادم از داشته‌ها، لزوماً مایملک نیست. لزوماً خانه و ماشین نیست. همین حافظه، همین قدرت جوانی، همین نشاط و چابکی و سلامتی که انسان در جسم دارد منظور است. این‌ها امروز هست و فردا نیست. هیچ هم از پیش ننوشته است تا چه موعدی هست:

غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه  
که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند

باز به تعبیر حافظ، که او به زیبایی معاشقه و مغالزه شمع با پروانه را به تصویر کشیده است. این غزل لطیف از حافظ است که اتفاقاً با این ایام کرونایی ما نسبتی دارد. بگذارید چند بیت از غزل را بخوانم تا به این بیتی که مطمح نظر من است برسیم:

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند  
چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند  
من آر چه در نظر یار خاکسار شدم  
رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند  
چو پرده دار به شمشیر می‌زند همه را  
کسی مقیم حریم نخواهد ماند  
غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه  
که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند

چقدر تعبیر قشنگی است. حالا آن اولی که امید می‌دهد به ما، که این ایام غم نمی‌ماند و پایدار نیست، زوال پذیراست، به رغم تلخیهایی که دارد، حقیقتاً هم سخن درستی است. حقیقی‌ترین حقیقت این عالم زوال است و رفتن. حالا آن نکته که من بیشتر مدنظرم است آن معاشقه و مغالزه که به تعبیر حافظ به ما می‌گوید، بین او می‌داند که تا صبح بیشتر مجال ندارد. اما قدر همین را می‌داند که از آن استفاده بهینه کند. به هر حال ما هم وقتی که در احوال اطرافیانمان، پدر و مادرمان، نگاه می‌کنیم، مشخصاً مطابق با آنچه که در سوره اسرا آمده است، علاوه بر آن توصیه اخلاقی، این نکته اگزوستنسلی را هم می‌توانیم از آن استخراج کنیم.

یک بیت دیگر از این غزل لطیف هم حیفم می‌آید نخوانم، می‌گوید:

چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است چو بر صحیفه هستی رقم نخواهد ماند

این هم یک دلگرمی و دلخوشی به معنای رهایی بخش برای ماست. یعنی آن تنبّهی که در باب مُسن شدن و سالخورده شدنِ مادر و پدر و آن گذر ایامی که ذکر کردم وجود دارد. اما از آن طرف هم می‌گوید، البته جای شکر و شکایت زیادی ندارد. چرا که اگر نقوش خوب و بد در این دنیاست، همه ما از تلخیها، ناراحتی‌ها و ناکامیها ناراحت می‌شویم و از خوشیها خرسند، اما می‌گوید: یادت باشد اینها هیچکدام بر صحیفه هستی برجای نمی‌ماند:

چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است

چو بر صحیفه هستی رقم نخواهد ماند

جای شکر و شکایت هم ندارد، یا اگر هست گذراست؛ چون حقیقی‌ترین حقیقتِ این عالم زوال است. باری! به مادر و پدر خود احسان کنید. که اگر به سن سالخوردگی برسند، بعضی رفتارهای شما می‌تواند آنها را بیازارد. درعین حال انسانی است. یعنی به تعبیر جناب خرمشاهی که در حق حافظ می‌گوید: «حافظ انسان کامل نبود، کاملاً انسان بود.» چند جای دیگر هم این را نقل کرده‌ام، تعبیر خیلی رسا و رهگشایی است. ما آدمیان هم همینطور هستیم. کاملاً انسانیم و به تعبیر قرآن تکلیف فوق طاقّت هم نمی‌شود و نباید کرد: **لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا**. خداوند تکلیف فوق طاقّت نمی‌کند و از ما نخواسته است، اعم از طاقّت بدنی و طاقّت ذهنی، اما به هر حال این را ما می‌توانیم داشته باشیم و اینکه از سر مهربانی بال فروتنی بر آنها بگسترانیم و بگوییم که خداوندا ایشان را رحمت کن، همانطور که مرا در خردی پروردند.

یک آیه دیگر را اگر اجازه بدهید بخوانم، حیفم می‌آید پیش از اتمام این جلسه، چون خیلی کاربردی است و به کار امروز ما مطابق با همان نگاه پدیدارشناسانه می‌آید و سخنم را به پایان ببرم.

می‌گوید: **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ۚ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿۳۶﴾** چیزی را که بدان علم نداری، دنبال مکن و درباره‌اش سخن مگو: **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ۚ** و بعد باز آن قصه **Accountability** و مسئولیت پذیری که در عرایضم اشاره می‌کردم. می‌گوید که چرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد؟

یک معنای دیگر مسئولیت هم مورد پرسش واقع شدن است. یعنی با سؤال هم خانواده است. می‌گوید چون گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع می‌شود، همان قصه **Accountability** که اشاره کردم. چیزی که بدان علم نداری، دنبال نکن درباره‌اش سخن نگو: **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ۚ** برای اینکه چشم و گوش و قلب که گفتم از این جنس است. علاوه بر مسئولیت پذیری که به همراه می‌آورد و توضیح می‌دهد؛ شاید درسی که برای امروز من و شما در روزگار تکنولوژی و شبکه‌های اجتماعی‌ای که دنبال می‌کنیم، این است که در چگونگی صرف وقت خست‌بورز. اینکه از پی هر علمی نرو و هر چیزی را دنبال نکن. اینقدر علم‌هایی در عالم پراکنده است، بین چه به کارت می‌آید. هم اینکه در باب چیزی که نمی‌دانی حرف نزن؛ دنبال نکن. هم اینکه با توجه به وسعت امور و موقتی بودن و محدود بودن زمان و وقت به اموری پرداز که به کار تو می‌آید و می‌تواند گره از کار تو بگشاید ابتداً. تا بعد بتوانی گره از کار دیگران بگشایی.

به تعبیر حافظ: چون ساغرت پر است بنوشان و نوش کن.

پس این آیه ۳۶ که خواندم، هم یک درس اخلاقی دارد و هم به لحاظ اگزیتنسلیل به ما می گوید که در پی کاری باش که به کارت بیاید و بتوانی کارک خودت را مطابق با آن پیش ببری.